

کیخسرو در آئینه ادبیات شرق و غرب

افسانه خاتون‌آبادی*

چکیده

کیخسرو، شاه آرمانی ایرانیان، حضوری بس گسترده در اساطیر، تاریخ، حماسه ملی، افسانه‌ها و باورهای عامیانه، و نیز فلسفه اشراق و عرفان ایران‌زمین دارد، تا جایی که به یک «تیپ شخصیتی» بدل شده است. جستار حاضر، بر مبنای مطالعات اسنادی، در گام نخست در پی یافتن نمونه‌های این تیپ شخصیتی در ادبیات و فرهنگ دیگر اقوام به این نتیجه می‌رسد که در ریگ‌ودا، مهابهاراتا و افسانه‌های پهلوانی و دینی چین باستان نمونه‌هایی مشابه با کیخسرو یافت می‌شود. کیخسرو همچنین شباهت‌های قابل ملاحظه‌ای با برخی شخصیت‌های ادبی و تاریخی-اسطوره‌ای دیگر دارد. گام دوم یافتن علت همانندی‌هاست. مطالعات تطبیقی در وهله نخست این گمان را به وجود می‌آورد که شاید این شاکله واحد به ریشه مشترکی در اساطیر هند و ایرانی بازگردد. به عبارت دیگر، شاید بتوان خاستگاهی شرقی برای اسطوره قایل شد که از طریق آیین مهرپرستی مسیری طولانی پیموده، و در هر مکان رنگ فرهنگ میزبان را به خود گرفته و سرانجام در مغرب‌زمین چهره‌ای غربی و در دوران متأخرتر سیمایی مسیحی یافته است. اما با تأمل بیشتر این احتمال قوی‌تر به ذهن متبادر می‌شود که علت وجود همانندی‌ها کهن‌الگوهایی است که زائیده ناخودآگاه جمعی بشر و در نتیجه نزد تمام اقوام مشترک است.

کلیدواژه‌ها: کیخسرو، ادبیات تطبیقی، اسطوره، قهرمان، حماسه، کهن‌الگو.

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
پیام‌نگار: afsaneh_kh.abadi@yahoo.com

۱. مقدمه

یکی از موضوعات پژوهش در ادبیات تطبیقی بررسی انواع تیپ‌های شخصیتی است. «تیپ به شخصیت‌های نمادینی اشارت دارد که در فرهنگ و ادبیات ملتی نماد ویژگی‌ها و خصلت‌های خاصی گردیده‌اند. این شخصیت‌ها ممکن است اسطوره‌ای، تاریخی و یا تخیلی باشند. این شخصیت‌ها در واقع تبلور ارزش‌های یک جامعه و یا فرهنگ‌اند که از مرزهای ملی فراتر رفته و به نماد یا استعاره در ادبیات جهان تبدیل شده‌اند.» (انوشیروانی ۲۶-۲۷).

مقاله حاضر یکی از تیپ‌های شخصیتی—کیخسرو— را موضوع پژوهش خود قرار داده است. در تاریخ افسانه‌ای ایران، کیخسرو محبوب‌ترین شاه است، تا جایی که به جهت برخورداری توأمان از جایگاه شهریاری و دین‌یاری می‌توان او را شاه آرمانی ایرانیان نامید.^۱ در اوستا با تکریم و احترام بسیار از او یاد شده، تا جایی که در شمار جاویدانان و پیروان آیین راستی آمده است.^۲ در متون پهلوی، علاوه بر فضایل فوق، از یاوران سوشیانس— موعود زرتشتیان— محسوب شده است. بر زمین نشاندن کنگ‌دژ را نیز بدو نسبت داده‌اند.^۳ در منابع تاریخی دوره اسلامی نیز کیخسرو پادشاهی صاحب فضیلت است؛ حتی در برخی از این متون مقامی پیامبرگونه برای او قایل شده‌اند.^۴ در حماسه ملی ایران نیز حجم عظیمی از ابیات منظومه به بیان سرگذشت کیخسرو اختصاص دارد. بدون شک کیخسرو در شاهنامه نیز به صورت «برترین شاه» نمایانده شده؛ شاهی که، علاوه بر برخورداری از فرّ کیانی، از ویژگی‌های پهلوانی نیز بهره‌مند است، و بدین‌گونه این «شاه-پهلوان» به صورت شاه آرمانی ایرانیان تجلی یافته است. خلاصه سرگذشت کیخسرو در شاهنامه بدین قرار است:

^۱ درخصوص مفهوم «شاه آرمانی» نک. فتح‌الله مجتبیایی. شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان.

^۲ نک. اوستا ۳۰۶، ۳۴۹، ۴۵۳، ۴۷۵-۴۷۶، ۴۹۹، ۵۰۲، ۶۰۵-۶۰۶؛ نیز پوردادوود ۱۰۳-۱۰۴.

^۳ نک. فرنیغ دادگی ۹۰-۹۱، ۱۳۸-۱۴۰ و ۱۵۰-۱۵۱؛ روایت پهلوی ۶۰-۶۱ و ۶۴؛ مینوی خرد ۱۰-۱۱، ۴۵، ۴۶ و ۷۲.

^۴ نک. دینوری ۳۷-۳۸؛ طبری ۴۲۱-۴۳۳؛ نرشخی ۲۳-۲۴؛ مسعودی ۸۵؛ اصفهانی ۷، ۳۳ و ۳۶؛ بلعمی ۵۹۸؛ بیرونی ۳۲۹ و ۳۳۶؛ ثعالبی ۱۳۸، ۱۴۱-۱۴۳، ۱۵۱-۱۵۳، ۱۵۳-۱۵۵ و ۱۶۰؛ گردیزی ۴۷-۴۹؛ ابن بلخی ۴۲-۴۴، ۴۷؛ مجمل‌التواریخ و القصص ۲۹، ۴۶-۵۰، ۹۱، ۴۱۸؛ تاریخ بناکتی ۳۲؛ مستوفی ۹۰.

سیاوش، فرزند شاه ایران کیکاووس، بر اثر بدگمانی و بی‌مهری پدر به افراسیاب، شاه سرزمین توران، پناه می‌برد. نزد او تقریب می‌یابد و حتی دختر او فرنگیس را به زنی می‌گیرد. پس از چندی، افراسیاب، بر اثر سعایت برادرش گرسیوز، به سیاوش بدگمان می‌شود و دستور می‌دهد تا او را بکشند. فرنگیس پسری زاینده که نامش را کیخسرو نهاده‌اند. پیران، برادر نیک‌خواه افراسیاب، کیخسرو را به دست شبانان می‌سپارد تا از آسیب افراسیاب در امان بماند. سپس پرورش او را خود بر عهده می‌گیرد. کیخسرو سرانجام به ایران می‌رود، شاه ایران می‌شود و پس از جنگ‌های بسیار بر افراسیاب غلبه می‌کند و او را به خونخواهی پدر می‌کشد. دوران شاهی او از پرشکوه‌ترین دوران اساطیری ایران است. کیخسرو تمامی دشمنان ایران را از میان برمی‌دارد، به سراسر جهان دست می‌یابد و آنچه خواستنی است به دست می‌آورد. پس از شصت سال سلطنت، نگرانی و افسردگی شدیدی بر او مستولی می‌شود. می‌ترسد که مانند ضحاک و جمشید و کاووس دچار غرور شود و از یزدان رو بگرداند و فرقه‌ایزدی از او بگسلد. از همه کناره می‌گیرد و مدتی در خلوت به نیایش و زاری و لابه به درگاه یزدان می‌پردازد. کوشش پهلوانان و بزرگان دربار برای اینکه او را به خود باز آورند بی‌حاصل می‌ماند. سرانجام کیخسرو اعلام می‌کند که می‌خواهد جهان را ترک گوید و به نزد داور پاک برود. زمام کشور را به دست لهراسب می‌سپارد، پهلوانان را خلعت می‌دهد و به سوی مقصد نامعلومی رهسپار می‌شود. پهلوانان از او دل نمی‌کنند و یک روز و یک شب در پی او می‌روند تا سرانجام، پس از گذر از بیابانی خشک و متروک، به کنار چشمه‌ای می‌رسند. کیخسرو در آن چشمه سر و تن می‌شوید. سپس پهلوانان را بدرود می‌گوید و خبر می‌دهد که فردا چون آفتاب برآید دیگر او را نخواهند دید. شب در کنار چشمه می‌خسبند. سحرگاه تندبادی برمی‌خیزد و برف سنگینی باریدن می‌گیرد. پهلوانان از خواب برمی‌خیزند و اثری از کیخسرو نمی‌بینند. در جست‌وجوی او به هر سو می‌روند و همگی در درون برف ناپدید می‌شوند.

این شاه آرمانی در آثار فلسفی شیخ شهاب‌الدین سهروردی، معروف به شیخ اشراق، و نیز پاره‌ای از متون عرفانی چهره‌ای معنوی می‌یابد. شیخ اشراق معتقد است که کیخسرو چون در حد توانایی خود حق را ستایش و پرستش کرده، از فیض کیان خُره (فرّ کیانی) به بزرگی و قدرت رسیده و بر دشمن خود افراسیاب پیروز شده است. (در

متون دینی زرتشتی و در شاهنامه نیز منشأ جلال و شکوه و قدرتمندی و پیروزی کیخسرو بهره‌مندی از فرّ کیانی دانسته شده است.) سهروردی چنین پادشاهی را از جمله حزب خدا می‌داند که به فرموده حق پیروز و رستگار است. از نظر او، کیخسرو حتی یکی از انتقال‌دهندگان حکمت الهی است.^۱ در برخی از آثار عرفانی نیز تأویل‌های خاصی از داستان کیخسرو شده است، مثلاً در جایی کیخسرو به روح‌القدس و در جایی دیگر به «وجود» تأویل شده است.^۲ گذشته از همه موارد فوق، افسانه‌های بسیاری نیز در میان عامه مردم رواج دارد که مبین جایگاه ویژه و برتر او در ذهن و قلب ایرانیان است.^۳

۲. هدف و روش تحقیق

اشاره بسیار کوتاه به شخصیت و خویشکاری کیخسرو در متون اساطیری و حماسی و کتب تاریخی و عرفانی و حتی ادبیات شفاهی در سطور فوق بیانگر توجه ویژه ایرانیان ازمنه مختلف به این شاه محبوب است و این یکی از دلایل اهمیت پژوهش درباره این «تیپ شخصیتی» است.^۴

جستار حاضر، بر مبنای مطالعات اسنادی، در پی یافتن پاسخ این پرسش است که آیا می‌توان برای شخصیتی همچون کیخسرو که حضوری این‌چنین پرفروغ در منابع اساطیری، حماسی، تاریخی، عرفانی، فلسفه اشراق و حتی در باورهای عامیانه ایرانی داشته است، نمونه یا نمونه‌هایی مشابه نزد دیگر اقوام یافت؟ و آیا کیخسرو شباهتی به دیگر قهرمانان اسطوره‌ای یا تاریخی ایران دارد؟ و در صورت وجود همانندهای ایرانی و انیرانی برای او، چه توضیحی برای وجود این قرینه‌ها وجود دارد؟

گستره این پژوهش حوزه جغرافیایی وسیعی را در سه قاره جهان، از جنوب آسیا تا شمال اروپا، دربرمی‌گیرد. رهگیری این تیپ شخصیتی نشان می‌دهد که در فرهنگ‌های مختلف شاکله واحد دارد و این یکی دیگر از وجوه اهمیت پژوهش درباره آن است.

^۱ نک. سهروردی ۱۳۵۶، ۱۹ و ۲۰ مقدمه؛ نیز سهروردی ۱۳۵۵، ۱۸۷-۱۸۸.

^۲ نک. پورنامدaran ۵۰۲-۵۰۳ و ۱۵۴-۱۵۵.

^۳ نک. انجوی شیرازی ۱۶۸.

^۴ یکی از پژوهشگران معاصر تحلیلی روان‌شناختی از این داستان کرده است که تازگی دارد (نک. رحیمی ۲۰۲).

در خصوص پیشینه تحقیق باید یادآور شویم که تنها در چند مورد — و نه همه موارد — نمونه‌هایی به صورت پراکنده و منفرد با کیخسرو مقایسه شده‌اند که در جای خود به تک‌تک آنها اشاره خواهیم کرد. این نمونه‌های منفرد — به‌غیر از نمونه آرتور شاه — از حد اشاره‌ای چندسطری فراتر نمی‌روند و، تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، تا کنون هیچ پژوهش مستقل و فراگیری در این خصوص صورت نگرفته است.

۳. همانندهای کیخسرو در اسطوره و ادبیات و تاریخ ملل

کیخسرو هماندهایی در اسطوره و ادبیات و تاریخ اقوام مختلف دارد. گاه این مقوله‌ها با هم در می‌آمیزد، به طوری که به دشواری می‌توان تشخیص داد که شخصیت مورد بررسی چهره‌ای افسانه‌ای است یا تاریخی، ولی آنچه در این جستار مورد نظر ماست جنبه افسانه‌ای چهره‌های تاریخی است. خاستگاه برخی از اینها شرقی و برخی غربی است؛ اما از آنجا که اساطیر کهن‌ترین تجلی‌گاه اندیشه بشر و مقدم بر دیگر صور اندیشگی هستند، و با توجه به اینکه همانندهای شرقی پیشینه‌ای کهن‌تر دارند، بحث را از اساطیر شرقی آغاز می‌کنیم.

کیخسرو در زمره شخصیت‌های اساطیری است که نزد نیاکان مشترک ایرانی و هندی مشهور بوده‌اند. نام او در ریگ‌ودا به صورت سوشروس^۱ آمده است.^۲ دارمستتر افسانه به کوه رفتن کیخسرو و جنگجویانش را با یکی از وقایع حماسه معروف هند، مهابهاراتا، مقایسه کرده است. در این حماسه، یوژیشدهیره^۳ از جهان بیزار می‌شود و پس از تعیین جانشین خود، با چهار برادرش به دامنه‌های هیمالیا روی می‌آورد. همراهان او، یکی پس از دیگری، در راه از پای در می‌آیند و تنها خود او و سگ باوفایش که همان ذرمه^۴ یا «راستی» است موفق می‌شوند که به بهشت گام بگذارند.^۵ «نشانه‌هایی که به جای مانده حکایت دارد که باید این داستان صورت دگرگون‌شده‌ای از اسطوره کهن نبرد ایزد باران و دیو خشک‌سالی باشد.... هر تسفلد داستان کیخسرو و

^۱ Sushravas

^۲ نک. نولاکه ۱۳.

^۳ Yusivthira

^۴ Sarma

^۵ نک. دوستخواه ۱۳۵۳، ۸۷.

افراسیاب را صورت جدیدتر نبرد «ایندرا» یا ایزد بهرام با «ورترا» می‌داند» (راشدمحصل ۱۲۹-۱۳۰ و ۱۵۱). «ایزد ایندرا به مقابلهٔ اژدهای ورتره^۱ می‌شتابد. ورتره آب‌ها را گرفتار کرده و در غارهای کوه بسته نگاه داشته بود. این بدان معنی است که ورتره مانند تیامت^۲ در اساطیر بابلی، شهریار مطلق قلمرو آشوب پیش از آفرینش بوده است و یا اینکه با مسدود کردن آب‌ها و نگه‌داشتن آنها تنها برای خودش، جهان را دچار خشک‌سالی کرده بوده است» (الیاده ۳۳)، و سرانجام ایزد ایندرا سر اژدها را می‌برد.

مهرداد بهار معتقد است که داستان سیاوش و کیخسرو، برخلاف دیگر روایات پیشدادی و کیانی، «اصلی بومی و بسیار کهن‌تر دارد و هند و ایرانی نیست و دقیقاً با اسطوره و آیین شهادت خدای نباتی در فرهنگ آسیای غربی مربوط است و به شکلی ویژه که در شرق نجد ایران و درهٔ سند وجود داشته دیده می‌شود» (بهار ۱۳۷۴، ۹۶).

تیپ شخصیتی کیخسرو مورد مشابهی نیز در افسانه‌های دینی و پهلوانی چین باستان به نام پادشاه «هوانگ‌دی»^۳ دارد. کیخسرو و هوانگ‌دی، هر دو:

شاهنشاهی جنگاور و پیروزند که نامشان عنوان دورهٔ درخشان بهروزی و سرافرازی و نمایندۀ همبستگی و بزرگی سرزمین آنها به شمار می‌رود... هر دو آنان در اوج نیرومندی و پیروزی، از پادشاهی کناره می‌گیرند و فرمانروایی این جهانی را به‌خاطر دست یافتن به پایگاه والای آن جهانی فرو می‌گذارند. هر دو، بی آنکه طعم تلخ مرگ را بچشند، به سبب عظمت روحی خود به آسمان می‌روند. هر دو جای نمایانی را در تاریخ تصوف سرزمین‌های خود اشغال می‌کنند. شاهنشاه بزرگ ایران را به‌ویژه به سبب اختصاص «جام گیتی‌نمای» بدو یادآوری می‌کنند و شاهنشاه بزرگ چین را به علت داشتن «گوهر دانایی» همواره به یاد می‌آورند (کویاجی ۱۳۶۲، ۱۱۹).

در پی‌گیری این اسطوره به روم می‌رسیم. در اساطیر رومی، رومولوس^۴ و رموس^۵ دو برادر توأمان از فرزندان پادشاهان آلب بودند که به دلایلی در کودکی از خانواده دور

^۱ vrtra، که در اصل «پایداری و ایستادگی» معنی می‌دهد، در افسانه‌های ودایی به‌سان اژدهایی تصور شده که آب‌ها را در کوه بسته و مسدود کرده بود و ایندرا با کشتن او راهی برای جریان آب‌ها و پیدایش روشنی و حیات باز می‌کند (الیاده ۳۳).

^۲ Tiamat، در افسانه‌های بابلی تکوین عالم، موجود اساطیری اژدهافشی است که مظهر هولناک آب‌های تاریک ویرانگر و در عین حال مظهر آشوب ازلی است (همان).

^۳ Houang-ti

^۴ Romulus

^۵ Remus

افتادند. ماده‌گرگی به آنها شیر داد و مانع از هلاک آنها شد. سپس یکی از چوپان‌های شاهی که از آنجا می‌گذشت آنان را دید، دلش به رحم آمد و آنان را به همسر خود سپرد. بعدها دو برادر تصمیم به بنای شهری گرفتند، اما در همان آغاز رموس را رومولوس کُشت. شهر ساخته شد و این شهر همان رم است که رومولوس پادشاه آن گردید. او پس از سی سال سلطنت به نحو مرموزی در طوفان ناپدید شد. بنا بر پاره‌ای روایات، خدایان او را به آسمان برده‌اند و در زمره خدایان در آمده است.^۱

همچنان که پیداست، شباهت‌های این اسطوره رومی با سرگذشت کیخسرو از این قرار است: ۱. تعلق به خاندان شاهی؛ ۲. دور ماندن از خانواده در شیرخوارگی و پرورش به دست چوپانان؛ ۳. کشتن یکی از خویشان نزدیک؛ ۴. بنا کردن شهری جدید (شهر رُم به دست رومولوس و بر زمین نشان دادن کنگ‌دژ به دست کیخسرو)؛^۲ ۵. ناپدید شدن در طوفان و سرانجام نامعلوم؛ ۶. عروج به آسمان.

امروزه بیشترین شناخت ما از اساطیر از طریق ادبیات حاصل می‌شود، زیرا ادبیات بزرگ‌ترین تجلی‌گاه اسطوره‌های کهن برای انسان مدرن است. اساطیر فوق نیز از این قاعده مستثنی نیستند و انعکاس گسترده‌ای در ادبیات سرزمین خود یافته‌اند. نمونه‌ای از این جایگشت‌ها^۳، یعنی انتقال بن‌مایه‌های اسطوره‌ای به ادبیات، داستان کیخسرو و پیشینه آن، داستان سیاوش، است که حدود یک‌سوم از ابیات شاهنامه را به خود اختصاص داده است. اگر بخواهیم وقایع زندگی کیخسرو را در حماسه ملی ایران از تولد تا مرگ در فهرستی بگنجانیم، باید به این موارد اشاره کنیم:

الف) تولد در توران زمین پس از شهادت مظلومانه پدرش سیاوش، به دستور افراسیاب.
ب) بزرگ شدن نزد شبانان به جهت نگرانی پدر بزرگش افراسیاب از اینکه مبادا این کودک در آینده تاج و تختش را به خطر اندازد.

^۱ نک. اسلامی ندوشن ۱۳۵۶، ۱۷۴؛ نیز گریمال ۸۰۷-۸۱۱.

^۲ کنگ‌دژ را سیاوش با دست خود بر سر دیوان ساخت. این شهر متحرک بود تا این که کیخسرو آن را به زمین نشانند و با بند و میخ در جایی که سیاوش گرد است به زمین بست. «این بدان معناست که به اصطلاح امروزی، طرح شهر آسمانی را بر زمین پیاده کردند که شهر سیاوش گرد از آن پدید آمد» (بهار ۱۳۵۷، ۳۶۵). پس به اعتباری می‌توان کیخسرو را بانی سیاوش گرد دانست.

^۳ displacements

ج) بازگشت به ایران همراه با گئو، پهلوان دربار کیکاووس.
د) فتح دژ بهمن و نشستن بر تخت پادشاهی ایران.
ه) جنگ با تورانیان به کین‌خواهی سیاوش و سرانجام مغلوب کردن آنها و کشتن افراسیاب به یاری هوم زاهد.
و) کناره‌گیری از سلطنت و ناپدید شدن در برف و کولاک. «ناپدید شدن کیخسرو پایان یک دوره و نیز بسته شدن دفتر یکی از درخشان‌ترین دوره‌های روایت حماسی است» (بویل ۵۶۳).

آن‌گونه که در شاهنامه آمده، کیخسرو همیشه برای نبرد تن‌به‌تن با دشمنان حاضر بود و با آنکه پهلوانان ایرانی ننگ داشتند که پادشاه به‌جای آنان به میدان جنگ برود، کیخسرو از این کار ابا نمی‌کرد. چنان‌که در یکی از نبردها شخصاً با پسر افراسیاب جنگید و بر او پیروز شد. میرچا الیاده معتقد است: «نبردهای تن‌به‌تن را هرگز نمی‌توان تنها با توجه به انگیزه‌های عقلایی توجیه و تبیین کرد» (الیاده ۴۴). زیرا این جنگ‌ها در اغلب موارد علت و نقش آیینی دارند و دو سوی نبرد در واقع معرف و مظهر دو ایزد رقیب به شمار می‌آیند.

نکته قابل توجه آن است که علت‌العلل حوادث زندگی کیخسرو خواب کابوس‌گونه افراسیاب و تعبیر دهشتناکی است که خوابگزاران از آن می‌کنند. بنا به گفته کریستین سن، «در افسانه‌های ایرانی، خوابی که از برف‌آلودن سلسله‌ای و روی کار آمدن سلسله‌ای دیگر حکایت می‌کند و دستور کشتن کودک نوزاد که اجرا نمی‌شود و پرورش کودک در میان شبانان و هوشمندی کودک، زمینه‌های کهن مشترکی است که در داستان‌های همه تیره‌های ایرانی به چشم می‌خورد» (رستگار فسایی ۸۱۲).

این موضوع یکی از وجوه تشابه کیخسرو و فریدون است. افزون بر آن، شباهت‌های دیگری نیز میان سرگذشت فریدون و کیخسرو وجود دارد. از جمله، موضوع کین‌خواهی به انتقام قتل ناجوانمردانه پدر و نیز فرجام کار آن دو. پیش از تولد فریدون، ضحاک خوابی آشفته می‌بیند که خوابگزاران آن را برای او چنین تعبیر می‌کنند: «پسری به نام فریدون به دنیا خواهد آمد که به کین‌خواهی پدرش آبتین که او را خواهی کشت و نیز به انتقام کشتن برمایه، گاوی که او را شیر خواهد داد، تو را سرنگون می‌کند و به

جای تو به تخت می‌نشیند.» ضحاک از بیم و نگرانی مأموران خود را به جست‌وجوی فریدون فرستاد و دستور هلاکت او را بدان‌ها داد. اما فرانک، مادر فریدون، فرزند را به مرغزاری برد و به نگهبان مرغزار سپرد. فریدون سه سال از شیر «گاو برمایه» بالید. پس از سه سال، مادر از بیم جان فرزند او را به البرزکوه برد و به مرد پاک‌دینی که در آنجا اقامت داشت سپرد. پس از سال‌ها، هنگامی که فریدون جوانی دلیر شد و داستان ستمگری‌های ضحاک را دانست، کمر به کین‌خواهی از ضحاک بست. کاوه آهنگر نیز او را یاری کرد. فریدون، پس از به بند کشیدن ضحاک در البرزکوه، به تخت شاهی نشست. سپس زمانه را از کژی‌ها پیراست، اندوه را از زندگی مردم زدود و به آبادانی جهان پرداخت. فرجام کار فریدون آن بود که پس از پانصد سال پادشاهی، تاج و تخت شاهی به نوه خویش منوچهر سپرد و خود از کار جهان کناره گرفت. افزون بر اینها، شباهت دیگر میان کیخسرو و فریدون آن است که هر دو آنها آزمون «گذر از آب» را با موفقیت پشت سر گذاشتند. باید اضافه کنیم که «در شاهنامه دو شاه کاملاً استثنایی، یکسر اهورایی و دادگر داریم. فریدون و کیخسرو. این هر دو به جست‌وجوی تخت نمی‌آیند، باید در طلبشان رفت و از نهانگاه بیرونشان آورد» (رحیمی ۱۳۷۱، ۲۰۲).

از دیگر نمونه‌های برجسته تپ شخصیتی مورد بررسی در ادبیات جهان آرتور شاه و پرسپوال، قهرمانان ادبیات میانه انگلیسی، هستند. آرتور شاه، شخصیت نیمه تاریخی-نیمه افسانه‌ای بریتانی است. از داستان‌های او و دلاوران میزگردش در ادبیات میانه انگلیسی و برخی دیگر از کشورهای غربی روایت‌های متعدد وجود دارد. اصل روایت مربوط به ادوار باستانی است، اما بعدها رنگ مسیحی می‌گیرد: «در سده‌های میانه در فرانسه و انگلستان رمان‌هایی در باب جست‌وجوی گرال [جام] به ظهور رسید که همه حاکی از مسیحی شدن مضمونی کهن و غیرمسیحی است» (ستاری ۱۳۸۶، ۲۵). و البته این امری بدیع نبود. «دست‌کاری نوشته‌های اساطیری فلسفی و مسیحی کردن آنها بارها در عالم مسیحیت اتفاق افتاده است. نمونه دیگر آن حماسه آلمانی نیلونگن است» (لوفلدلاشو ۶۲ و ۶۸). به‌هرحال، بر مبنای این روایات، آرتور شاه و دلاوران میزگرد او از نیروهایی برتر از انسان‌های معمولی برخوردارند. «افسانه‌های آرتور شاه و دلاوران او همواره الهام‌بخش بسیاری از نویسندگان بوده است. در اطراف آرتور، که شخصیتی نیمه تاریخی و

نیمه افسانه‌ای است، داستان‌های بسیاری فراهم آمده است. مضامین اصلی این داستان‌ها نیز جستجوی جام مقدس، و نبردهای آرتور با دشمنان به‌ویژه رومی‌هاست» (تراویک ۹۷۳).

از دلاوران میزگرد آرتور شاه، پرسپوال نیز جداگانه موضوع بسیاری از داستان‌ها شده است. در این گروه داستان‌ها، قهرمان اصلی دیگر آرتور نیست، بلکه پرسپوال (پرسوال/پارزیفال) است. او که ابتدا از آداب و رسوم دلاوری و شوالیه‌گری بی‌خبر است، پس از آشنایی با این آداب و رسوم، به دربار آرتور شاه راه می‌یابد. پرسپوال پس از پشت سر نهادن ماجراها و حوادث متعدد، ایمان گم‌شده خود را باز می‌یابد و این بازیابی البته منشأ خیر بسیار برای او و دیگران می‌شود.

داستان کودکی کیخسرو شباهت بسیار به داستان کودکی پرسپوال دارد که در جوانی از دلاوران میزگرد آرتور شاه بود. بنا بر پاره‌ای روایات، با آنکه مادر پرسپوال خویشاوندی نزدیکی با شاه دارد — به قولی دختر و به قولی دیگر خواهر شاه است — از بیم جان فرزند خود به جنگلی پناه می‌برد و مادر و کودک در آنجا تقریباً به تنهایی زندگی می‌کنند. پس هر دو قهرمان (کیخسرو و پرسپوال) در کودکی به شکل شگفت‌آوری از مرگ نجات می‌یابند و هر دو در کودکی از نسب خود بی‌اطلاع می‌مانند. علاوه بر این، فرار مادر پرسپوال با میانجی‌گری پیرمردی ناشناس امکان‌پذیر می‌شود (مشابه نقش پیران ویسه در بازداشتن افراسیاب که قصد نابودی کیخسرو را دارد). پدر پرسپوال نیز، مانند پدر کیخسرو، کشته شده است و بنا بر بعضی روایات، او را به خیانت کشته‌اند. هر دو قهرمان (کیخسرو و پرسپوال) در کودکی به استفاده از رزم‌افزار تمایل نشان می‌دهند و با تدارک ابتدایی برخی سلاح‌ها به شکار می‌روند. هردو قهرمان در کودکی به دربار شاه راه می‌یابند و در آنجا رفتاری نابهنجار دارند. با این تفاوت که رفتار خشن پرسپوال به تربیت نامناسب او در جنگل نسبت داده می‌شود، درحالی‌که رفتار غیرمعمول کیخسرو کاملاً حساب‌شده است، زیرا پیران ویسه او را اندرز می‌دهد که برای رفع سوءظن افراسیاب رفتاری ابلهانه و جنون‌آمیز در پیش گیرد. البته شباهت‌های کیخسرو و پرسپوال منحصر به کودکی آنها نیست. اکنون به دیگر همانندی‌های آنها می‌پردازیم: هر دو قهرمان برای گشودن دژی دور از دسترس تلاش می‌کنند («دژ جام» در داستان پرسپوال و «دژ بهمن» در داستان کیخسرو) و هنگام

بازگشت با استقبال مردم سرزمین خویش روبه‌رو می‌شوند. مورد مشابه دیگر: در داستان پرسپوال، او باید بر «پارتینال» (قرینه افراسیاب)، دشمن برونز (مشابه کیکاووس)، چیره شود و کین‌خواه مرگ «گون»، برادر برونز، (قرینه سیاوش) باشد. علاوه بر اینها، کیخسرو و پرسپوال هر دو پیش از مرگ پادشاه پیر به شاهی می‌رسند. این پادشاه پیر از امتیاز ویژه‌ای برخوردار است (داشتن جام در داستان پرسپوال و بهره‌مندی از فر در قرینه ایرانی آن)، که این امتیاز نیز به قهرمان داستان انتقال می‌یابد. دوران پادشاهی هر دو قرین آرامش است و سرانجام هر دو از شهریاری کناره می‌گیرند. در باب موضوع «جام» باید اضافه کنیم که «هانری کربن که برای رمز، معنایی فراتاریخی قایل بود، یعنی مصداقش را عالم جان یا ملکوت آسمان می‌جست، عقیده داشت که خورنه (فره) سرچشمه مفهوم گرال [جام] و نظام شوالیه‌های نگاهبان آن است» (ستاری ۱۳۸۶، ۱۰۱). اما علاوه بر این‌همانی مفهوم جام یا گرال در رمانس آرتوری با فر ایرانی، جام مقدس مشابه جام کیخسرو نیز هست. در هر دو داستان، داشتن جام امتیاز ویژه قهرمان داستان است و در هر دو مورد به مدد جام می‌توان کارهای خارق‌العاده کرد. از سویی، «گرال به روایت پیش‌مسیحی، جام حیات است که اگر به دست آید، زمینی بیمار و بی‌برگ‌وبر و ویران به برکتش آباد خواهد شد» (همان ۶۸). از سوی دیگر، گاه در ادب فارسی صورتی از جام کیخسرو، یعنی جام جم، با «آب خضر» در هم می‌آمیزد و مفهوم «زندگی‌بخشی» از آن برداشت می‌شود. از جمله در برخی ابیات دیوان عطار مواردی از این مفهوم به چشم می‌خورد.^۱

علاوه بر این، جام مقدس در رمانس آرتوری جامی مفقود است و جست‌وجوی جام مفقود اصولاً بخش مهمی از بسیاری از روایات مربوط به پرسپوال را تشکیل می‌دهد (ستاری ۱۳۸۶، ۲۵). از سوی دیگر، بر اساس پاره‌ای داستان‌های عامیانه که نزد مردم روستاهای کهگیلویه و بویراحمد مشهور است، جام کیخسرو به شکلی اسرارآمیز ناپدید می‌شود و همه تلاش‌ها برای یافتن آن بی‌ثمر می‌ماند.^۲

شباهت‌هایی که برشمردیم باعث شده که برخی از پژوهشگران بر این عقیده باشند که «داستان‌های کودکی پرسپوال از روی الگوی داستان‌های کیخسرو شکل گرفته است»

^۱ نک. عطار نیشابوری ۸۲، ۱۰۹ و ۲۶۳.

^۲ نک. انجوی شیرازی ۲۷۶-۲۸۳.

(کویاجی ۱۳۷۱، ۵۴). اما کیخسرو، علاوه بر پرسپوال، شباهت‌هایی نیز با خود آرتور شاه دارد.

همچنان که در اوستا تصریح شده و در شاهنامه نیز ذکر آن به میان آمده، جنگ‌های کیخسرو برای اتحاد اقوام آریایی و پیروزی بر تورانیان است. از طرف دیگر، جنگ‌های آرتور نیز بر ضد مهاجمان ساکسونی بریتانیاست. همان‌گونه که کیخسرو با ویران کردن بتکده ساحل دریاچه چیچست «فر» را به چنگ می‌آورد، آرتور شاه نیز به‌عنوان قهرمان مسیحی ضد کافران در شمار قدیسان در می‌آید. می‌دانیم که یکی از نقاط عطف داستان آرتور شاه دلاوران میزگرد اویند، از جمله لانسلوت، گاوین، پرسپوال و ... ما نظایر این پهلوانان را پیرامون کیخسرو نیز می‌یابیم: شمار بسیاری از پهلوانان پارتی و سکایی، از جمله گودرز، گیو، بیژن، توس، گسته‌م، رستم و ... حتی فرجام کیخسرو و فرجام آرتور شاه نیز شباهت شگفت‌آوری با هم دارند: کیخسرو در برف و بوران به شکل مرموزی ناپدید می‌شود و «شاه آرتور رهسپار جزیره اسرارآمیز آوالون^۱ می‌شود و در آنجا ناپدید می‌گردد» (ستاری ۱۳۷۰، ۴۱۹). سرانجام، بنا بر اعتقادات زرتشتی، کیخسرو در شمار جاویدان‌هاست و در رستاخیز به یاری سوشیانس می‌آید و دوباره فعالیت خود را آغاز می‌کند. از طرف دیگر، بر مبنای برخی روایات، آرتور نامیراست و جایگاه او جهان دیگر است.

سرنوشت کیخسرو و آرتور تنها در یک نکته تفاوت جوهری دارد. آرتور در پایان دوران پادشاهی خود، میزگرد خویش را شکسته و اعتماد خود به دلاورانش را تباه‌شده می‌بیند، چرا که آن پرهیزگاران سلحشور از آرمان خود بسیار دور افتاده‌اند. اما پهلوانان کیخسرو در پایان کار به مراتب بیشتر از آغاز به شهریار ایران ابراز دل‌بستگی می‌کنند و با وجود هشدارهای مکرر کیخسرو، وفاداری خود را با درگذشتن از جهان همراه شهریار خویش به اثبات می‌رسانند. آنان روحیه‌ای به کلی متفاوت با آنچه در دلاوران آرتور می‌بینیم، دارند (کویاجی ۱۳۷۱، ۱۱۳-۱۱۴).

در افسانه کیخسرو و داستان آرتوری، «شخصیت اصلی، پهلوانی فرهنگی است با وظیفه‌ای اخلاقی، جامعه‌شناختی و قوم‌شناختی در برابر خویش. در هر کدام از دو مورد، پهلوان وظیفه دارد که با پیشروی قبایل کافر یا بیابان‌گرد مقابله نماید و از آرمان الهی

¹ Avalon

والای اخلاقی و همچنین از هدف‌های تمدن پشتیبانی کند. در هر دو مورد، شخصیت اصلی است که وظایف دلاورانه را تعیین و به طور کلی کنش دلاوران را از هر جهت رهبری می‌کند» (همان ۱۱۰).

یکی دیگر از موارد مشابه کیخسرو در ادبیات جهان، «هملت»، قهرمان اثری از شکسپیر به نام هملت، شاهزاده دانمارک، است. «شباهت بین داستان کیخسرو و هملت به حدی است که بعضی از دانشمندان پنداشته‌اند که داستان کیخسرو اصل داستان هملت است» (مختاری ۴۰۵).

داستان هملت، شاهزاده نگون‌بخت دانمارک، یک داستان تخیلی و زاینده ذوق هنرآفرین شکسپیر نیست. در کتاب تاریخ دانمارک، نوشته مورخ دانمارکی «ساکسو-گرماتیکوس»^۱، که به سال ۱۲۰۰ میلادی تألیف شده، از این شاهزاده و سرگذشت دردناک او سخن به میان آمده است. آنچه بر این پرنس دانمارک گذشته، خواه افسانه و خواه حقیقت، با مقدار فراوانی روایات و قصص و اسطوره‌ها آمیخته که بر سیمای او پرده‌ای از ابهام می‌افکند (شهباز ۱۵۲).

در تراژدی شکسپیر، با اینکه هملت شاهزاده‌ای است صاحب همه کمالات انسانی، اما تردید و دودلی شخصیت و روان او را در هم شکسته است. پدر او پادشاه شریف دانمارک است که با توطئه برادر خیانتکار خود، کلائیوس، کشته می‌شود. برادر (قاتل) بر تخت شاهی می‌نشیند و با بیوه شاه مقتول ازدواج می‌کند. هملت این حقایق را از روح پدرش، که چندین بار خود را بر او ظاهر کرده، می‌شنود. از این جهت، همواره در این تردید به سر می‌برد که مبادا سخنان روح زاینده تخیل خود او باشد. هملت، شاهزاده خردورز، زیر فشار خردکننده تردید و اندوه تا مرز جنون پیش می‌رود؛ حتی نامزد عزیز خود را نیز ترک می‌گوید و او از این غصه خود را غرق می‌کند. اما سرانجام انتقام پدر خود را از عموی خائن می‌گیرد و در این میان افراد دیگری نیز، گناهکار و بی‌گناه، کشته می‌شوند.

شباهت‌های این داستان با سرگذشت کیخسرو یکی در کشته شدن مظلومانه پدر هر دو قهرمان با غدر و خیانت و ناجوانمردی است و دیگر اینکه قاتل خویشاوندی خونی نزدیکی با قهرمان دارد. شباهت دیگر علائم جنون در دو قهرمان است: تظاهر به جنون

¹ Saxo Grammaticus

در کیخسرو و عدم تعادل روانی هملت که ناشی از شدت اندوه و تردید و چالش‌های روان اوست. و سرانجام هر دو قهرمان انتقام خون پدر مظلوم خود را از قاتل می‌گیرند و در اینجا، در هر دو داستان، خویشکاری ایشان به انجام رسیده است. در هر دو داستان، ضمن کین‌خواهی، بی‌گناهان و گناهکاران دیگری نیز کشته می‌شوند که تعدادشان در تراژدی هملت انگشت‌شمار و در ماجرای کیخسرو بی‌شمار است. ناگفته نماند که فرجام کار آنها متفاوت است، زیرا کیخسرو قهرمان حماسه است و هملت قهرمان تراژدی.

در اعصار مختلف و نزد اقوام گوناگون، غالباً چهره شخصیت‌های تاریخی مشهور با افسانه‌های بسیار درآمیخته و این آمیختگی چنان است که گاه تفکیک این دو (چهره واقعی و چهره افسانه‌ای) دشوار می‌نماید. با این حال، آنچه از آنان در ادبیات انعکاس می‌یابد اصولاً چهره دوم، یعنی چهره افسانه‌ای نه چهره واقعی ایشان است. این افراد مشهور از طبقات و گروه‌های اجتماعی مختلف‌اند، از پهلوان و شاهان و شاهزادگان تا بزرگان و اولیاء ادیان و مذاهب و حتی قهرمانان داستان‌های عاشقانه. بنابراین، از رستم و سیاوش تا کورش و محمود غزنوی، از اسکندر و هملت تا آرتور شاه، از بودا تا امامان و امامزادگان شیعه و اولیاء سایر ادیان، از خسرو و شیرین تا لیلی و مجنون و ... میان چهره تاریخی و چهره افسانه‌ای آنان تفاوتی آشکار وجود دارد. پیش از این، درباره پاره‌ای از این افراد سخن گفتیم. در ادامه، به پنج تن دیگر اشاره می‌کنیم که هرچند جنبه تاریخی و واقعی شخصیت آنها پررنگ‌تر از موارد پیشین است، اما در این جستار جنبه افسانه‌ای این چهره‌های تاریخی مورد نظر ماست که شباهت‌های بسیار با تیپ شخصیتی کیخسرو دارد. این افراد عبارت‌اند از: بودا، ابراهیم ادهم، کورش هخامنشی، اردشیر ساسانی و الحاکم بامرالله، خلیفه فاطمی مصر.

بودا یا، به قول ویل دورانت، نخستین شخصیت برجسته تاریخ هند شباهت فراوانی به کیخسرو دارد. بودا شاهزاده‌ای هندی بود که در جوانی، پس از تحول درونی، خانواده‌اش را ترک کرد و سر به بیابان گذاشت تا مرتاض شود. پس از مدتی، دست از ریاضت کشید و به تفکر پرداخت. نتیجه تفکرات او این بود که انسان باید همه آرزوهای خود را آرام کند و تنها جویای نیکی کردن باشد. به اعتقاد او، دلی که پاک

نشده باشد هیچ‌گاه روی آرامش نخواهد دید، اما دلی که از هر آرزوی شخصی پاک شده باشد به آرامش دلپذیری خواهد رسید.^۱

مطالعه زندگی بودا وجوه مشترکی از زندگی او و کیخسرو را به ما می‌نمایاند: اولاً هر دو شاهزاده بودند؛ ثانیاً از سلطنت و مزایای آن دوری گزیدند؛ ثالثاً هم به سلطنت و هم به زندگی این دنیا پشت پا زدند؛ رابعاً نزد ملت خود مقامی پیامبرگونه داشتند.

سه ویژگی نخست را به طور کامل در زندگی ابراهیم ادهم، صوفی معروف معاصر ابوحنفیه، نیز بازمی‌یابیم. اما در مورد ویژگی آخر، هرچند ابراهیم ادهم مقامی در ردیف بودا و کیخسرو نداشت، با این حال از اولیاءالله و مقربان حق محسوب شده است و کرامات فراوانی به او نسبت داده‌اند. مشابهت زندگی او با بودا چندان است که این تصور را در ذهن ایجاد می‌کند که شاید روایات مربوط به ابراهیم ادهم کاملاً از افسانه‌های زندگی بودا اقتباس شده باشد: ابراهیم پادشاهی صاحب قدرت بود که حادثه‌ای او را متنبه ساخت، به طوری که از سلطنت روی گرداند و ترک دیار گفت و در عرفان به مقامات بالا رسید. کرامات بسیاری نیز به او نسبت می‌دهند.

اما شگفت‌آورترین مطلبی که درباره ابراهیم ادهم نوشته‌اند کیفیت مرگ اوست که شباهت فراوان به سرانجام کیخسرو دارد: «نقل است که چون عمرش به آخر رسید، ناپیدا شد. چنان‌که به تعیین خاک او پیدا نیست. بعضی گویند در بغداد است و بعضی گویند در شام است و بعضی گویند آنجاست که شهرستان لوط پیغمبر علیه‌السلام به زمین فرو رفته است و او در آنجا گریخته است از خلق و هم آنجا وفات کرده است» (عطار نیشابوری ۱۳۵۵، ۱۲۷).

اما شباهت سرگذشت کیخسرو و سرگذشت کورش هخامنشی^۲ به حدی است که از دیرباز برخی از مورخان کورش هخامنشی را با کیخسرو پادشاه کیانی یکی می‌دانسته‌اند. برای مثال، ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به صراحت این نظر را ابراز می‌دارد.^۳ البته پاره‌ای از

^۱ نک. دوران ۴۹۰-۴۹۱.

^۲ در باب وقایع زندگی کورش، نک. پیرنیا ۲۳۳-۲۳۹، ۲۶۲-۲۷۱ و ۴۶۱-۴۶۹.

^۳ نک. بیرونی ۱۵۱-۱۵۲.

پژوهشگران معاصر این نظر را قویاً رد می‌کنند.^۱ قهرمان هر دو داستان از طرف مادر پادشاه‌زاده‌اند (از جانب پدر نیز شاهزاده یا بزرگ‌زاده‌اند: کیخسرو نوۀ پسری کیکاووس و کورش پسر کمبوجیه از نجبای پارس بود) که بر اساس خواب، یا نگرانی و احساس خطر پدر بزرگ از وجود آنان، در دوران بارداریِ مادر مورد خشم نیای خویش واقع می‌شوند و او قصد جان آنها را می‌کند. در هر دو داستان، کودک به دستگیری وزیر پادشاه از مرگ نجات می‌یابد و نزد شبانان بزرگ می‌شود. سپس، در نوجوانیِ قهرمان داستان، شاه (پدر بزرگ کودک) از وجود او مطلع می‌شود و او را نزد مادر باز می‌گرداند؛ و نیز در هر دو مورد، سرانجام قهرمان داستان بر نیای مادری می‌شورد و او را نابود می‌کند و خود صاحب تخت و تاج باشکوهی می‌شود. علاوه بر این، مرگ کورش طبق روایت گزنفون قدری اسرارآمیز و از این جهت شبیه مرگ کیخسرو است.^۲ شخصیت تاریخی دیگری که همانندی‌هایی با کیخسرو دارد اردشیر مؤسس سلسلهٔ ساسانی است. در گفتار و کردار او نشانه‌هایی از خوار شمردن دنیا به چشم می‌خورد که شاید تأثیر نفوذ عقاید زروانی در آن عهد باشد. مسعودی در *مروج‌الذهب* روایت می‌کند که «اردشیر در آخر عمر خود از پادشاهی کناره کرد. به نظر آورد که پیش از او کسانی شهرها ساخته و قلعه‌ها برآورده و لشکرها کشیده و سپاه و نفر و لوازم از او بیشتر داشته‌اند، اما همه خاک شده و در گور خفته‌اند، بدین جهت ترجیح داد که کناره گیرد و به آتشکده نشیند و به عبادت خدای پردازد و به تنهایی خو کند» (مسعودی ۲۴۱).^۳ علاوه بر این، اردشیر برای رسیدن به سلطنت به کنار دریا می‌رود و این مشابه آزمونِ «گذشتن از آب» است که، همچنان که اشاره خواهیم کرد، کیخسرو باید از سر بگذراند.

یکی دیگر از شخصیت‌های تاریخی که میان او و کیخسرو شباهت‌هایی می‌یابیم الحاکم بامرالله، ششمین خلیفهٔ فاطمی مصر است. او آخرین فرد از خلفای بزرگ فاطمی

^۱ نک. معین ۱۳۶۴، ۵۷-۵۸ و ۷۸-۷۹؛ نیز پوردوود ۲۶۱، ۲۶۲؛ و کریستن سن ۷.

^۲ ناگفته نماند که کرربید یا *کوررش‌نامه* به قلم گزنفون، نویسندهٔ دوران باستان، در واقع رمانی تاریخی است و اکثر منتقدان آثار گزنفون از دوران باستان تا عصر حاضر فضای این اثر را تخیلی قلمداد کرده‌اند (نک. سپیک ۱۸). این امر مؤید سخن پیشین ما در تأکید بر جنبه‌های تخیلی-ادبی زندگی شخصیت‌های تاریخی است.

^۳ به نقل از اسلامی ندوشن ۱۳۶۹، ۹۰-۹۱.

بود که پس از مرگ پدرش، عزیز، هنگامی که تنها یازده سال و پنج ماه از عمرش می‌گذشت، به خلافت رسید. در زمان حکومت او (۳۸۶-۴۱۱ هـ.)، فاطمیان کاملاً بر شام تسلط یافتند و دوران رفاه و خوشبختی آن دیار شروع شد. او مصلحی بلندپرواز و مسلمانی بلندپایه و بسیار امین بود که هدفش اصلاحاتی فراگیر در زمینه مذهب و اخلاق و جامعه بود، و برای تأمین عدالت اجتماعی و رفاه مردم عادی بسیار تلاش کرد.^۱

فرجام کار حاکم آن بود که از سلطنت چشم پوشید و به نحو مرموزی ناپدید شد. «بنا به اعتقاد دروژی‌ها حاکم هرگز نمرده، بلکه او از این جهان پر از معصیت غیبت کرده و بعدها به صورت مسیح باز خواهد گشت و جهان را پس از اینکه پر از ظلم و ستم شد، پر از عدل و عدالت خواهد کرد» (حمدانی ۲۰۲).

همانندی‌های خلیفه الحاکم با کیخسرو یکی از جهت عدالت‌پیشگی اوست و کوششی که در جهت آسایش و امنیت و رفاه مردم عادی مبذول می‌داشت، و این امر در جهان آن روز، اگر نگوئیم بی‌سابقه، لاقلاً کم‌سابقه بود. شباهت دیگر کیخسرو و حاکم از آن جهت بود که هر دو به بخشش اموال سلطنتی و شخصی خود مبادرت کردند. اما آنچه این دو را به نحو شگفت‌آوری به یکدیگر شبیه می‌سازد فرجام کار آنهاست: هردو پادشاه قدرتمند از جلال و شکوه سلطنت چشم می‌پوشند و به نحو مرموزی ناپدید می‌شوند. و این ناپدید شدن، درواقع، نوعی جاودانگی مبهم است. سرانجام نیز هر دو در آخرالزمان به‌عنوان موعود رجعت خواهند کرد.

۴. بررسی علت همانندی‌ها

مطالعه همانندی‌ها نشان می‌دهد که پراکندگی جغرافیایی این اسطوره بسیار وسیع بوده و در سه قاره جهان از جنوب آسیا تا شمال اروپا رواج داشته است. اگر بخواهیم این مسیر را روی نقشه جغرافیایی مشخص کنیم، باید از نقطه آغازین هند خطی به سوی چین و از راه بلخ به سایر نقاط ایران و سپس مصر و از راه ایتالیا به فرانسه و بریتانیا و دانمارک رسم کنیم.

^۱ نک. ابو‌عزالدین ۱۱۹-۱۳۳.

اولین پاسخی که در جست‌وجوی چرایی وجود این همه موارد مشابه به ذهن می‌رسد این است که خاستگاه این اسطوره را مشرق‌زمین و به طور مشخص سرزمین هند بدانیم که از آنجا مسیری طولانی را به سمت شمال اروپا طی کرده و در هر جا رنگ فرهنگ میزبان را به خود گرفته است. اما طی مسیری چنین طولانی در روزگاران کهن شبه‌هنگیز است. پاسخ برخی پژوهشگران این است که «ظاهراً این واسطه و حلقه پیوند، دین مهرپرستی (میترائیسم) بوده است. میتراپرستی در واقع همان خورنه‌پرستی است» (ستاری ۱۳۸۶، ۱۲۳). این نظر تا حدی موجه به نظر می‌رسد، به‌ویژه از آن جهت که می‌دانیم «آیین ستایش مهر از ایران به بابل و آسیای صغیر رفت و سپس با سربازان رومی به اروپا راه یافت و در آنجا مهر به‌صورت خدایی بزرگ پرستیده شد» (معین ۱۳۶۳، ۲۰۵۶).^۱ اما از آنجا که تقدم و تأخر تاریخی موارد مشابه همیشه با سیر جغرافیایی آنها متناسب نیست، تردید ما در پذیرش این احتمال بیشتر می‌شود. از طرف دیگر، وجود موارد مشابه در یک مکان واحد نیز قدری غریب به نظر می‌رسد. مثلاً در ایران اسطوره فریدون و شرح حال ابراهیم ادهم و کورش هخامنشی همه مشابه افسانه کیخسرو است. افزون بر این موارد، کریستن‌سن معتقد است چنین زمینه‌ای در داستان‌های همه تیره‌های ایرانی به چشم می‌خورد، که ما پیش‌تر از آن سخن گفتیم. همچنین در بریتانی دست‌کم می‌توانیم سه مورد مشابه برای آن ذکر کنیم: آرتور شاه، پرسپوال، هملت.

اما راقم این سطور ضمن اینکه نظر فوق را کاملاً مردود نمی‌شمرد، فرضیه دیگری را محتمل‌تر می‌داند که به نظر می‌رسد اشکالات وارد بر فرضیه اول را ندارد. به اعتقاد نگارنده، علت این همانندی‌ها آن است که همه موارد مشابه زائیده کهن‌الگو^۲هایی است که نزد تمام اقوام و ملل مشترک است.

یونگ معتقد است که کهن‌الگوها «تنها از راه سنت زبان و مهاجرت انتشار نمی‌یابند، بلکه ممکن است که در هر زمان و مکان و بدون هیچ نفوذ خارجی خود به خود تجلی کنند» (یونگ ۲۲).^۳ اما کهن‌الگو چیست؟ در روان‌شناسی تحلیلی یونگ، کهن‌الگو

^۱ نیز نک. آموزگار ۱۸-۲۰.

^۲ archetype

^۳ به نقل از کزازی ۱۳۸۹، ۷۳.

عبارت است از آن دسته از اشکال ادراک که به یک جمع به ارث رسیده است و بیانگر محتویات پایدار ناخودآگاه جمعی است. ساختاری پویا دارد، اما شکل و شمایل ظاهری آن اغلب تغییر می‌کند. «کهن‌الگوها اسطوره‌ها، ادیان و فلسفه‌هایی را پدید می‌آورند که بر ملت‌ها و تمامی ادوار تاریخ تأثیر می‌گذارند» (یونگ ۱۱۲). لوفلر-لاشو کهن‌الگوها را چنین تعریف می‌کند:

امکاناتی انسانی هستند که اباعن‌جد به مغز ما وابسته‌اند و نمایشگر چیزهایی که همیشه وجود داشته‌اند. نفس این انتقال موروثی مبین این پدیده سرانجام باورنکردنی است که بعضی موضوع‌های افسانه‌ها و بعضی مضامین در تمام کره زمین به اشکال و صور همانند تکرار می‌شوند. برخی توهمات و خیال‌بافی‌ها مبتنی بر تذکرات شخصی نیست، آنها تجلیات لایه‌های عمیق‌تر ناخودآگاهی‌اند که در بطنش تصاویر نیاکان یا اسلاف متعلق به تمام نوع بشر غنوده‌اند. این کشف به تشخیص دو لایه در ناخودآگاهی منجر می‌شود، زیرا ما باید ناخودآگاهی فردی را از ناخودآگاهی غیرفردی یا جمعی که در آینه‌اش عمومی‌ترین و قدیم‌ترین اندیشه‌های نوع بشر منعکس می‌گردد، تمیز دهیم. ناخودآگاهی جمعی، ته‌نشین همه تجارب عالم در همه زمان‌هاست (۱۰۲-۱۰۳).

البته باید توجه داشته باشیم که «قشر عمیق ناخودآگاه به زبان تمثیل^۱ سخن می‌گوید» (همان ۲۰۸).

به نظر می‌رسد داستان کیخسرو حاوی کهن‌الگوهای متعددی است، از جمله تولد، مرگ، سفر، قهرمان، پشتیبان، پیر خردمند، سایه، گذر از آب، معراج آسمانی و آشکار است که چگونگی وقوع حوادث و نیز رفتار شخصیت‌های داستان غیرشخصی و جهانی است، خصوصاً ویژگی‌های آرمانی کیخسرو فضایی مثالی را در ذهن تصویر می‌کند. به عبارت دیگر، او صورت مثالی «قهرمان-پادشاه» است. اتورنک^۲ می‌گوید:

همه داستان‌های مربوط به تولد قهرمان اعم از موسی و اُدیب و رومولوس و تریستان و لوهنگرین^۳ دارای یک ردیف از مضامین به هم پیوسته‌اند: قهرمان پسر خدا یا شاهی است اما ولادت او با مشکلاتی روبرو می‌شود، پیش‌گویی می‌کنند که پدرش را خواهد کشت، گاه در خفا و دور از چشم مردمان به دنیا می‌آید، نوزاد محکوم به مرگ است یا باید رهایش کرد، اغلب او را در سبدی (صندوقی) می‌گذارند و در آب می‌اندازند، قهرمان را یا اشخاص

¹ symbol

² Otto Rank

³ Lohengrin

بی چیزی از مهلکه نجات می دهند که به جای پدر و مادر از او پرستاری می کنند و یا جانوران مادینه ای، یا پدر به خاطر دلاوری هایش او را باز می شناسد (به نقل از باستید ۳۴ و ۳۵).

مواردی را که رنک ذکر کرده با مورد کیخسرو مقایسه می کنیم:

الف) قهرمان پسر خدا یا شاه است: در داستان کیخسرو، پدر بزرگ جانشین پدر می شود، یعنی قهرمان فرزندزاده شاه است نه فرزند او.

ب) ولادت او با مشکلاتی روبه رو می شود، زیرا پیشگویی می کنند که پدرش را خواهد کشت: هرچند علت مشکلاتی که کیخسرو با آنها روبه رو می شود پیشگویی ستاره شمران نیست، بلکه پیش بینی خود افراسیاب است که نگران کین خواهی کیخسرو به انتقام کشتن مظلومانه پدرش سیاوش است، ولی این موضوع به هر حال ولادت او را با مشکل مواجه می کند.

پ) نوزاد محکوم به مرگ است یا باید رهایش کرد: کودک به جهت نگرانی افراسیاب از اینکه مبادا در آینده تاج و تختش را به خطر اندازد، طرد می شود و او را به شبانان می سپارند.

ت) قهرمان را اشخاص بی چیزی از مهلکه نجات می دهند که به جای پدر و مادر از او پرستاری می کنند: بزرگ شدن کیخسرو نزد شبانان.

ث) بعدها قهرمان از پدر خود انتقام می گیرد: جنگ های بزرگ ایرانیان با تورانیان به فرماندهی کیخسرو (در این مورد نیز، مانند مورد اول، پدر بزرگ جانشین پدر شده است).

می بینیم که تمام ویژگی های عمومی «قهرمان» در مورد داستان کیخسرو صادق است. البته در کهن الگوی «قهرمان» مضامین دیگری نیز وجود دارد که در سخن رنک نیامده، اما یونگ خود به آنها اشاره می کند. در اینجا به ذکر این موارد می پردازیم و آنها را با مورد کیخسرو مقایسه می کنیم:

ج) نیروی فوق بشری زودرس: این ویژگی از ابتدای تولد در کیخسرو مشهود است.

بران برز و بالا و آن شاخ و یال تو گویی برو برگزیده است سال

(فردوسی ۱۵۹)

چ) رشد سریع در قدرت گرفتن و والا شدن: کیخسرو در دهسالگی پهلوانی نیرومند شده بود و به شکار گراز و خرس و گرگ و حتی شیر و پلنگ می‌پرداخت.

چو دهساله شد گشت گردی سترگ به زخم گراز آمد و خرس و گرگ
وز آن جایگه شد به شیر و پلنگ هم آن چوب خمیده بُد ساز جنگ

کنون نزد او جنگ شیر دمان همان است و نخجیر آهو همان
(همان ۱۶۱ و ۱۶۲)

ح) مبارزهٔ پیروزمندانه^۱ با نیروهای اهریمنی: نبرد طولانی کیخسرو با افراسیاب در واقع مبارزه با نیروهای اهریمنی است.

خ) گرفتار غرور شدن و افول زود هنگام بر اثر خیانت یا فداکاری قهرمانانه‌ای که به مرگ او انجامیده است: بخش نخست این مضمون، یعنی گرفتار غرور شدن، در مورد کیخسرو محقق نمی‌شود، اما او خود چنان باور دارد و آن را ناگزیر می‌داند که از بیم آنکه دچار عجب و غرور شود و گرفتاری‌های بعدی پیش آید، زود هنگام دست از سلطنت می‌شوید و خود را در برف و بوران ناپدید می‌کند. اما بخش دوم این مورد محقق می‌شود، و در داستان کیخسرو نیز با افول زود هنگام قهرمان مواجهیم.

د) قدرت‌های پشتیبان یا «نگهبانان» ناتوانی آغازین قهرمان را جبران می‌کنند و به او توانایی می‌دهند تا اقدامات خود را که بی یاری آنها از پیش نخواهد برد، به سرانجام برساند: قدرت پشتیبان کیخسرو در مرحلهٔ اول پیران ویسه است و در مرحلهٔ دوم گیو که برای یافتن او به توران می‌رود و پس از هفت^۲ سال جست‌جو او را می‌یابد و به ایران باز می‌گرداند.

ذ) به محض آنکه قهرمان آزمون نخستین را پشت سر می‌گذارد و وارد مرحلهٔ پختگی می‌شود، اسطورهٔ قهرمان مناسبت خود را از دست می‌دهد: پس از پایان کین‌خواهی، گویی کیخسرو خویشکاری خود را پایان یافته می‌بیند و سلطنت و به دنبال آن حیات دنیایی را رها می‌کند.

^۱ به اعتقاد یونگ، قهرمان پیروز در اسطوره‌ها نماد خودآگاهی است (یونگ ۴۱۰).

^۲ به خاطر داشته باشیم که عدد هفت «نمودار هفت حالت ماده، هفت مرتبهٔ خودآگاهی و هفت مرحلهٔ تکامل است» (لوفلر-دلاشو ۲۱۳).

افزون بر کهن‌الگوهایی که برشمردیم، سرگذشت کیخسرو حاوی کهن‌الگوهای دیگری نیز هست، از جمله «گذر از آب»: کیخسرو برای رفتن از توران به ایران با راهنمایی گیو، ناگزیر از «گذشتن از آب» است و سرانجام پس از گذر از آب به ایران می‌رسد.

گذشتن کیخسرو بی‌مدد کشتی از جیحون آزمایشی است که بیشتر شاهان و پهلوانان اساطیری و حتی پیامبران انجام داده‌اند و پس از شکستن غبار ناپاکی‌های احتمالی در پی انجام مهمی که مأمور آن بوده‌اند برآمده، آن را به پایان رسانیده‌اند: فریدون برای گشودن پایتخت ضحاک از ارونرود می‌گذرد، زردشت در دیدار هرمز از آب دائیتی می‌گذرد و اردشیر برای رسیدن به سلطنت به کنار دریا می‌رود (راشد‌محصل ۱۳۳ و ۱۵۲).

اولیس (در ادیسه) نیز پس از پایان جنگ تروا صرفاً پس از ده سال سرگردانی در دریا و سپری کردن آزمون‌های مختلف می‌تواند دوباره به شهر خویش و نزد خانواده خود بازگردد. گذشته از اساطیر آریایی، این کهن‌الگو را گاه در داستان‌های مذهبی و اساطیر سامی نیز باز می‌یابیم: گذشتن موسی از دریا، نجات نوح از طوفان و دریا، و عبور گیل‌گمش از دریای مرگ برای رسیدن به اوت‌نه پیشتیم^۱ نمونه‌هایی دیگر از کهن‌الگوی «گذر از آب» اند.

کهن‌الگوی «معراج آسمانی» نیز در این سرگذشت به‌صورت ناپدید شدن کیخسرو در برف تجلی یافته است، زیرا می‌دانیم که او از جاویدان‌هاست و در روز بازپسین به یاری سوشیانس خواهد آمد. افزون بر اینها می‌توان پیران ویسه را تجلی کهن‌الگوی «پیر خردمند» و افراسیاب را یادآور جنبه منفی «سایه» دانست.

۵. نتیجه

در این جستار تطبیقی، در گام اول نمودهای گوناگون شخصیت و خویشکاری کیخسرو را در ادبیات ملل مختلف ملاحظه کردیم، و در گام دوم، برای توضیح همانندها و همانندی‌های موجود، دو احتمال را مطرح کردیم که هر دو قایل به وجود منشأ واحد و یگانه‌ای برای این داستان است. آن دو احتمال به‌اختصار بدین قرار است:

^۱ Utana Pishtim

۱. پیشینه این داستان به اساطیر هند و ایرانی باز می‌گردد: به عبارت دیگر، این اسطوره خاستگاه شرقی دارد و بعدها — احتمالاً از طریق آیین مهرپرستی — به مغرب‌زمین رفته و چهره‌ای غربی و سپس مسیحی یافته است.

۲. علت این همانندی‌ها آن است که خاستگاه همه موارد مشابه کهن‌الگوهای است که زائیده ناخودآگاه جمعی بشر و نزد همه اقوام مشترک است.

نگارنده، ضمن آنکه احتمال اول را منتفی نمی‌شمرد، احتمال دوم را قابل‌قبول‌تر می‌داند.

یافتن مشابهت میان ادبیات ملی و ادبیات دیگر اقوام چیزی نیست جز «تماشای چهره خویش در ادبیات بیگانه» (غنیمی هلال ۵۵۱). این امر، علاوه بر التذاذ روان، عامل تقریب فرهنگ‌ها نیز هست. اما نسبت دادن موارد مشابه به منشأ واحد گامی بلندتر است که، علاوه بر نتایج سودمند ادبی، بیش از پیش به تقریب فرهنگی می‌انجامد. و این امر یکی از مهم‌ترین دستاوردهای ادبیات تطبیقی است.

ادبیات تطبیقی، افزون بر اینکه راه را برای شناخت بهتر و عمیق‌تر ادبیات ملی و قومی می‌گشاید، پلی است که فرهنگ‌ها و ملل مختلف را به هم متصل می‌سازد و با نشان دادن سرچشمه بشری و انسانی همه آنها، راه را برای گفت‌وگو و تعاملات فرهنگی می‌گشاید. علائق مشترک فرهنگی به تفاهم می‌انجامد و تفاهم راهی به سوی دوستی و صلح پایدار است (انوشیروانی ۳۵).

در ادبیات فارسی — اعم از رسمی و عامه‌پسند — تیپ‌های شخصیتی متعددی وجود دارد که بررسی روشمند آنها ما را به نتایجی مشابه با داستان کیخسرو می‌رساند. پژوهش درباره هر یک از این موارد به پاره‌ای از ابهامات در این حوزه پاسخ خواهد داد. اگر تیپ‌های شخصیتی در ادبیات عامه‌پسند و رسمی در قالب یک طرح پژوهشی وسیع و گروهی مورد بررسی قرار گیرد، حاصل کار به طور قطع نه تنها بخشی از خلأ پژوهشی موجود را برطرف می‌کند، بلکه عاملی بس مهم در تفاهم ملل و تقریب فرهنگ‌ها خواهد بود.

منابع

- آموزگار، ژاله. *تاریخ اساطیری ایران*. تهران: سمت، ۱۳۷۴.
- ابن بلخی. *فارس نامه*. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ابوعزالدین، نجلام. *تحقیقی جدید در تاریخ مذهب و جامعه دروزیان*. ترجمه احمد نمایی. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. *داستان داستان‌ها*. تهران: توس، ۱۳۵۶.
- _____ *زندگی و مرگ پهلوانان در شاهنامه*. تهران: داستان، ۱۳۶۹.
- اصفهانی، حمزه بن حسن. *تاریخ پیامبران و شاهان*. ترجمه جعفر شعار. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- الیاده، میرجا. *اسطوره بازگشت جاودانه*. ترجمه بهمن سرکاراتی. تهران: طهوری، ۱۳۸۴.
- انجوی شیرازی، سید ابوالقاسم. *فردوسی نامه (مردم و شاهنامه)*. تهران: علمی، ۱۳۶۳.
- _____ *مردم و قهرمانان شاهنامه*. تهران: علمی، ۱۳۶۳.
- انوشیروانی، علی رضا. «ضرورت‌های ادبیات تطبیقی در ایران» و *ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان*. ۱/۱ (۱۳۸۹): ۶-۳۸.
- اوستا*. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: مروارید، ۱۳۷۰.
- باستید، روز. *دانش اساطیر*. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس، ۱۳۷۰.
- بلعمی، ابوعلی محمد. *تاریخ بلعمی*. تصحیح ملک الشعراء بهار. تهران: زوار، ۱۳۵۲.
- بویل، جی. آ. *تاریخ ایران*. ترجمه حسن انوشه. جلد سوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
- بهار، مهرداد. «کنگ‌دژ و سیاوش‌گرد» *شاهنامه‌شناسی*. تهران: بنیاد شاهنامه فردوسی، ۱۳۵۷.
- _____ *جستاری چند در فرهنگ ایران*. تهران: فکر روز، ۱۳۷۴.
- بیرونی، ابوریحان. *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- پورداوود، ابراهیم. *ترجمه و تعلیقات یشت‌ها*. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۶.
- پورنامداریان، تقی. *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- پیرنیا، حسین. *ایران باستان*. جلد اول. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۶.
- تاریخ بناکتی*. به کوشش جعفر شعار. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- تراویک، باکتر. *تاریخ ادبیات جهان*. ترجمه عربعلی رضایی. جلد اول. تهران: فرزاد، ۱۳۷۳.
- ثعالبی، ابومنصور. *غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم*. ترجمه محمد فضائلی. تهران: نقره، ۱۳۶۸.
- حمدانی، ع. (و دیگران). *اسماعیلیان در تاریخ*. ترجمه یعقوب آژند. تهران: انتشارات مولی، ۱۳۶۸.

- دورانت، ویل. *تاریخ تمدن*. ترجمه ع. پاشایی. جلد اول. تهران: سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۵.
- دوستخواه، جلیل. «کیخسرو در کوه‌های فارس». مجموعه مقالات چهارمین کنگره تحقیقات ایرانی. به کوشش محمدحسین اسکندری. جلد دوم. شیراز: دانشگاه شیراز، ۱۳۵۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمدبن داود. *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی، ۱۳۶۴.
- راشد محصل، محمدرضا. «داستان کیخسرو در شاهنامه». بیست و پنج خطابه. به کوشش محمد روشن. تهران: فرهنگستان ادب و هنر ایران، ۱۳۵۷.
- رحیمی، مصطفی. *سیاوش بر آتش*. تهران: شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۱.
- رستگار فسایی، منصور. *فرهنگ نامهای شاهنامه*. ج ۲، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۰.
- روایت پهلوی*. ترجمه مهشید میرفخرایی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷.
- ساندرز، ن.ک. *حماسه گیل‌گمش*. ترجمه اسماعیل فلزی. تهران: هیرمند، ۱۳۷۶.
- ستاری، جلال. *جان‌های آشنا*. تهران: توس، ۱۳۷۰.
- _____ *پژوهشی در اسطوره گیل‌گمش*. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۰.
- _____ *پیوندهای ایرانی و اسلامی اسطوره پارسیفال*. تهران: ثالث، ۱۳۸۶.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی. *سه رساله از شیخ اشراق*. تصحیح نجفقلی حبیبی. تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۵.
- _____ *مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق*. تصحیح سیدحسین نصر. تهران: انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۵.
- سپیک، پیری. *ادبیات فولکلور ایران*. ترجمه محمد اخگری. تهران: سروش، ۱۳۸۹.
- شایگان، داریوش. *بت‌های ذهنی و خاطره ازلی*. تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۸.
- شکسپیر، ویلیام. *هملت*. ترجمه مسعود فرزاد. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
- شهباز، حسن. *سیری در بزرگ‌ترین کتاب‌های جهان*. جلد اول. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۴.
- طبری، محمدبن جریر. *تاریخ الرسل و الملوک*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر، ۱۳۶۲.
- عطار نیشابوری، فریدالدین محمد. *دیوان قصاید و غزلیات*. تصحیح سعید نفیسی. تهران: بی‌نا، ۱۳۱۹.
- _____ *تذکره الاولیاء*. تصحیح محمد استعلامی. تهران: زوار، ۱۳۵۵.
- غنیمی هلال، محمد. *ادبیات تطبیقی*. ترجمه و تعلیق مرتضی آیت‌الله‌زاده شیرازی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۳.

- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. تصحیح زیر نظر ع. نوشین. مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی، ۱۹۶۵.
- فرنیغ دادگی. بناهش. گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس، ۱۳۶۹.
- گریستن سن، آرتور. کیانیان. ترجمه ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- کزازی، میرجلال‌الدین. رؤیا. حماسه. اسطوره. تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۸.
- کویاجی، ج. ک.. آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی. ۱۳۶۲.
- پروهش‌هایی در شاهنامه. گزارش و ویرایش جلیل دوستخواه. اصفهان: زنده‌رود، ۱۳۷۱.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی. تاریخ گردیزی. تصحیح عبدالحی حبیبی. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- گریمال، پیر. فرهنگ اساطیر یونان و رم. ترجمه احمد بهمنش. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- لوفلر-دلاشو، م.. زبان رمزی قصه‌های پریوار. ترجمه جلال ستاری. تهران: توس، ۱۳۶۶.
- مجتبایی، فتح‌الله. شهر زیبای افلاطون و شاه‌ی آرمانی در ایران باستان. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان، ۱۳۵۲.
- مجموعه التواریخ و التخصص. تصحیح ملک‌الشعرا بهار. تهران: بی‌نا، ۱۳۱۷.
- مختاری، محمد. حماسه در رمز و راز ملی. تهران: قطره، ۱۳۶۸.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۲.
- مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین. التنبیه و الاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶.
- معین، محمد. فرهنگ فارسی. جلد ششم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- مجموعه مقالات. به کوشش مهدخت معین. جلد دوم. تهران: انتشارات معین، ۱۳۶۴.
- مینوی خرد. ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس، ۱۳۴۶.
- نرخچی، ابوبکر. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر احمد نصرالقبادی. تصحیح مدرس رضوی. تهران: بنیاد فرهنگی ایران. ۱۳۵۱.
- نولدکه، تئودور. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. تهران: جامی، ۱۳۶۹.
- هومر. آدیسه. ترجمه سعید نفیسی. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶.
- یونگ، کارل گوستاو. انسان و سمبل‌هایش. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی، ۱۳۸۶.